

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: دومینکو لوسوردو  
برگردان از: خ. طه‌وری  
فرستنده: علی مشرف  
۲۷ فبروری ۲۰۲۰



## وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند... - ۲۲

### ۵. تعریف از خود و تقویت هراس از خود (اوتوفوبیا) در جبهه دشمن

نابود کردن تاریخ و هویت فرهنگی و عزت نفس خلقی که مغلوب شده و یا باید مغلوب شود کامل نخواهد بود، اگر همین طور حق دریافت غرامت اخلاقی برای ناحقی که در دوران کموبیش طولانی به او روا داشته شده بود، از او سلب نشود.

«قرن تحقیر» که رهبران چین با علاقه از آن سخن می‌گویند، ننگی را دربر می‌گیرد که خلقی با یک فرهنگ بسیار پر قدمت تجربه کرد. خلقی که از دوران از نظر اخلاقی واقعاً چندش‌آور جنگ‌های تریاک از طرف کشورهای امپریالیستی، یکی بعد از دیگری مورد حمله قرار گرفت. طی مدت بسیار کوتاهی با زدودن صفات انسانی، این خلق، همراه خلقی دیگر که از مدت‌ها پیش قربانی ارجح استعمار و نژادپرستی ناشی از آن بود، به پائین‌ترین درجه سلسله مراتب نژادی تنزل داده شد. اگر در پایان قرن ۱۹ در برخی از پارک‌های عمومی ایالات جنوبی آمریکا نوشته شده بود: «ورود سگ‌ها و سیاه‌پوستان ممنوع!» فرانسوی‌ها در شانگهای با نصب پلاکاردهای بزرگ و خوانا در اماکن عمومی با عنوان: «ورود سگ‌ها و چینی‌ها ممنوع!» از خلوص و پاکی نژاد خود دفاع می‌کردند. در سال ۱۸۸۲ در ایالات متحده آمریکا قانون محرومیت چینی‌ها Chinese Exclusion Act به تصویب رسید: تصویب این قانون این هدف را دنبال می‌کرد تا از اختلاط نژادی چینی‌ها با مردم آمریکا جلوگیری کند که بلافاصله الگوئی برای پیشکسوتان ترکیه نژادی اروپائی شد. بعد از این‌که چین در سال ۱۹۰۰ جهت تنبیه مورد هجوم ارتش همپیمانان امپریالیستی وقت قرار گرفت، پس از حمله جاپان قربانی فجیع‌ترین جنایات جنگ دوم جهانی و تمامی تاریخ جهان گردید که نه تنها بردگی جنسی را اعمال داشت که زنان به اصطلاح «کام‌بخش» را محکوم به «دلداری دادن» سربازان کشور آفتاب تابان

می‌کرد، بلکه در سال ۱۹۳۷ کشتار ننگین «نانکینگ» را نیز اعمال کرده بود. علاوه بر آن، باید به روند غیرانسانی جلوه دادن چینی‌ها توجه داشت که به اوج خود رسید: چینی‌ها اهداف زنده برای تمرین با سرنیزه سربازان جاپانی شدند. علاوه بر آن، بعضاً به عنوان موش آزمایشگاهی، زنده زنده مورد کالبدشکافی و یا آزمایش‌های دیگر مثلاً آلودگی با سلاح‌های میکروبی قرار گرفتند. ایالات متحده آمریکا به مسئولین و اعضای واحد بدنام ۷۳۱ که مرتکب جنایات جنگی فوق شده بودند، در ازای در اختیار قرار دادن اطلاعات جمع‌آوری شده خود، عفو آنان را تضمین کرد: در چارچوب جنگ سرد که در آستانه در ایستاده بود در کنار سلاح‌های اتمی، سلاح‌های بیولوژیکی نیز اهمیت پیدا کرده بود.

حق مردم چین برای کسب غرامت اخلاقی برای این رفتار نفرت‌آور که بر آن‌ها روا داشته شده بود، به رسمیت شناختن، به این معنی است که مقصران، یعنی غرب و به ویژه جاپان که علاوه بر این همپیمان ایالات متحده آمریکا نیز هست، باید از خود انتقاد کنند. از طرف دیگر این عذرخواهی می‌تواند غرور مردم چین را ارتقاء بخشد که توانسته با انقلاب عظیم خود یک دوران تراژیک از تاریخ خود را به پایان رسانده و به همت تلاش‌های سرسختانه و یک دوره فرا آموزشی طولانی، راهی را دنبال کند که او را به عظمت گذشته خود خواهد رسانید. به رسمیت شناختن حق دریافت غرامت برای این کشور بزرگ آسیائی به این معنا خواهد بود که باید فکر از بین بردن عزت نفس و هویت آن‌را از سر بیرون کرد ولی این‌طور که به نظر می‌رسد غرب نمی‌تواند از این فکر صرف‌نظر کند.

در جاپان هنوز قبرستان و مقبره‌ای وجود دارد که در آن باقیمانده‌های سربازانی که در جنگ کشته شدند و همین‌طور باقیمانده کسانی که به خاطر مسئولیت اقدامات هولناک نامبرده و ارتکاب به جنایات جنگی از طرف تریونالی در توکیو (معادل دادگاه نورنبرگ) متهم شناخته شده و محکوم گردیده بودند، نیز مدفون است. «یونی‌شیرو کوئی‌زومی» نخست‌وزیر جاپان (۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶) و همین‌طور نخست‌وزیر کنونی «شیزو آبه» از این قبرستان بازدید به عمل آورده و نسبت به مدفونین این قبرستان ابراز احترام کردند. دولت و هواداران «شیزو آبه» افتخار می‌کنند که گذشته وحشتناک را تطهیر می‌کنند. اگر نتوان کشتار نانکینگ را کاملاً منکر شد، حداقل می‌توان آن‌را به یک اتفاق کوچک تقلیل داد. برده‌های جنسی، فاحشه‌های معمولی جلوه داده شدند و اصلاً حمله به چین ناپدید شد:

رهبان جاپان بر این عقیده اند که این یک عبارت بحث‌انگیز است. در این رابطه خبری از موج خشم و برافروختگی که طبیعی به نظر می‌رسید، دیده نشد. غرب پایدار ماند و تقویم مقدسی که تعیین کرده بود، تراژیدی را که خلق چین تجربه کرده بود، زیاد قابل توجه ندانست.

به همین صورت از طرق دیگر از پرداخت غرامت اخلاقی نیز ممانعت به عمل می‌آید. در رسانه‌های امریکائی می‌توان مقالاتی را یافت که این فرضیه را تبلیغ می‌کنند که نهایتاً تعداد کسانی که با حمله سرزمین آفتاب تابان در چین قربانی شدند کمتر از تعداد شهروندانی است که در اواخر دهه ۵۰ به دنبال قحطی هولناک جان خود را از دست دادند. طبق این منطق که، نسبت به یک فرد قاتل، سوانح رانندگی متعدد قربانیان بیشتری به جای می‌گذارد! بخش عظیمی از گناه جنایتکاران بخشوده می‌شود. ولی ما قصد داریم با وجود این ابعاد متفاوت این قیاس را واقعاً جدی بگیریم. در این رابطه می‌توان واقعاً پرل هاربر را یک رویداد واقعاً پیش‌پا افتاده و بی‌اهمیت دانست. «این روز ننگین!» (به قول فرانکلین دیلانو روزولت) در مقابل جنگ‌های داخلی آمریکا که نسبت به دو جنگ جهانی، تعداد به مراتب بیشتری قربانی داد تقریباً هیچ است. ولی شاید بی‌معنی باشد که بخواهیم خود را در سطح منطق با نفی استدلال‌هایی سرگرم کنیم، که هدفشان سر باز زدن از پرداخت غرامت اخلاقی به چین است.

اگر آن‌ها به این هدف برسند، مانع دیگری وجود نخواهد داشت تا در و دروازه برای ترور اخلاقی برافروختگی که مائو را به تصویر قربانیان قحطی بزرگ و دنگ را به تصویر تانک در میدان تینان‌من مربوط می‌کند، بازگردد. متهم کردن متفاوت مؤسسان جمهوری خلق چین با تغییر شکل ماهرانه پدران مؤسس ایالات متحده آمریکا که در «پانتهئون»، محلی که برای قهرمانان آزادی رزرو شده، جای گرفته اند، مطابقت دارد. به خاطر این‌که بیش‌تر احتیاط کنیم و همه چیز را سیاه و یا سفید نبینیم، بد نیست به این امر بیندیشیم که واشنگتن و جفرسون و مدیسون (تصویر) همگی برده‌دار بودند ولی ایدئولوژی حاکم از هر نوع تسویه حساب با چنین واقعیتی سر باز می‌زند و بدبختانه این رفتار حتی در درون کشورهای با فرهنگ نیز حاکم است.



بنا بر نظر «آرنت» نهاد برده‌داری تا اواخر قرن ۱۸، یعنی تا تأسیس ایالات متحده آمریکا، از همه طرف جزو بدیهیات محسوب می‌شد. ولی حتی تاریخ‌نگاری که مطالعات خود را صرفاً متوجه تعریف و تمجید مسؤلیت جهانی جمهوری آمریکای شمالی ساخته، می‌داند که این جمهوری «تا اندازه قابل توجهی به وسیله برده‌داران» ساخته شده بود و آن هم در زمانی که جنبش مبارزه با برده‌داری در هر دو سوی آتلانتیک به اندازه قابل توجهی پیشرفته بود.»

کشوری که به دنبال شورش مهاجران پدید آمده بود، در جهت عکس‌گرایش غالب حرکت می‌کرد و برای دهه‌های بعد نیز به آن پایبند ماند، وقتی که در سانتو دومینگو (ملهم از انقلاب فرانسه) و در بخش وسیعی از مناطق اسپانیایی‌زبان آمریکای لاتین (ملهم از انقلاب‌های ضداسپانیایی) برده‌داری لغو شد، ایالات متحده به عکس‌مصرانه نهاد برده‌داری را حفظ نمود.

خانم فیلسوف مشهور ما در سوءتعبیر خود از ایالات متحده باز هم جلوتر می‌رفت: «کلنیالیسم و امپریالیسم ملل اروپایی در جنایت‌های بزرگی سهیم بودند که آمریکا هرگز در آن شرکت نداشت.» در این تصویر به شدت تحریف شده، جایی برای جنگ علیه مکزیکو و تکه تکه کردن آن، برای مستعمره کردن و غصب هاوایی، برای تسخیر فیلیپین و برای سرکوب جنبش آزادیبخش که بی‌رحمانه صورت گرفت و گهگاه برای اعمال کشتن‌ده‌ای که طی جنگ‌های صلیبی علیه سرخ‌پوستان به کار گرفته می‌شد صریحاً اوراق قرصه چاپ می‌نمود، موجود نیست و از این‌رو می‌رسیم به آشکارترین واپس‌رانی: سلب مالکیت و تبعید و نابودی مردم بومی برای تصاحب زمین آن‌ها، زمینی که اغلب به برکت کار سیاه‌پوستان افریقائی که طی انتقال از قاره افریقا به آمریکا بسیاری از آنان به هلاکت رسیدند، ثمربخش شد. این بخش از تاریخ به طور تصادفی الهام‌بخش هیتلر نشد، که «بومیان» اروپای شرقی را همان سرخ‌پوستانی می‌دانست که باید سلب مالکیت شده و نابود می‌شدند، تا بتوان مناطق تسخیرشده را «ژرمنیزه» کرد و آنانی که زنده می‌مانند باید مانند بردگان سیاه در خدمت نژاد سفید برتر قرار می‌گرفتند و این بخش از تاریخ که دوره کشورگشایی استعماری غرب و

تمام وحشت آن دوران را دربر می‌گرفت، به نظر «آرنت» حداقل آنچه که به دوران اولیه حیات امریکا مربوط می‌شود، هیچ ربطی به تاریخ کلنیالیسم ندارد!

جمهوری شمال امریکا به کمک فرهنگ بالای خود حتی در این امر تقویت شد که با تعریف از خود سرگرم بماند و به سیاه و سفید جلوه دادن ایالات متحده و جمهوری خلق چین (رقیب و یا دشمن بالقوه که باید به نفرت از خود مبتلا می‌شد تا ساده‌تر بتوان آن‌را به وسیله رستگاربوری امپریال به زانو درآورد) ادامه دهد.

**برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:**

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/VaqtiNirouhayChapDarSahnehNistand.pdf>